

مطالعه انگاره‌های هویت فرهنگی و هویت ملی ملت‌های ایران و افغانستان با تأکید بر نگره‌های مهاجران افغانی به ایرانیان

* سبحان یحیائی

** سیده‌مرضیه کیا

Email: yahyaie@ut.ac.ir

Email: smkia@ut.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۹/۴

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۶/۹

چکیده

این نوشتار در پی یافتن هویت فرهنگی مشترک ایرانی و افغانی، با روش کیفی و از طریق مصاحبه عمقی انگاره‌های ذهنی مهاجران افغانی ساکن ایران است. در این جستار، از چارچوب نظری مدل بین فرهنگی تونی بنت استفاده می‌شود و چهارده مصاحبه عمقی در قالب همین مدل صورت می‌گیرد که گرچه قابلیت تعمیم ندارد، بازگوکننده و جوهی نمایان از تبادل فرهنگی ایران و افغانستان است.

این مقاله با برشمردن اشتراکات فرهنگی دو ملت ایران و افغانستان، هویت فرهنگی افغانیان و ایرانیان را از آبخوری واحد می‌داند و بر آن است که تنها در صورت پذیرا بودن تکثر فرهنگی است که می‌توان هویت فرهنگی ایرانی را سایه‌بانی ریشه‌دار بر سر فرهنگ‌های متنوع قرار داد و وحدت هویت فرهنگی را تحقق بخشید. گفتنی است که در طول مدت مهاجرت افغانیان به ایران، اقدام درخوری برای بازشناساندن هویت مشترک ایرانی به آنان صورت نگرفته است.

کلیدواژه‌ها: مهاجران، افغانی، هویت فرهنگی، هویت ملی، ایران و افغانستان، اشتراک فرهنگی.

* دانشجوی کارشناسی ارشد علوم ارتباطات اجتماعی در دانشگاه تهران
** دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای در دانشگاه تهران

مقدمه

هویت امری است که همواره در تعامل با دیگران در اجتماع شکل می‌گیرد؛ چنان‌که گفته‌اند اساس هویت شباهت‌یابی با گروهی از افراد و احساس تمایز با دیگران است (وود ورد، ۲۰۰۰: ۳۴).

هانتینگتون (۱۳۸۴: ۴۵) در معنای هویت گفته است که «تو» و «من» زمانی به «ما» تبدیل می‌شود که یک «آن‌ها» پدید آید؛ یا بقول عرب‌ها من و برادرم مخالف پسرعموهایمان هستیم، ما و پسرعموهایمان مخالف جهان هستیم! این مثل به‌خوبی جبهه‌گیری‌های ذهنی را در معنای هویت مشخص می‌کند. اساساً هویت مربوط به ذهنیت مشابهی است که فرد با دیگری دارد. هویت فرد، گاهی در دیگری منعکس می‌شود؛ مثل جایی که مفهوم عشق معنا پیدا می‌کند، در اینجا فرد، در دیگری تکرار می‌شود (عاملی، ۱۳۸۳ ب). هویت ایرانی، معنایی است که در لایه‌های کهن تاریخ شکل گرفته است و نمی‌توان آن را محصور در معنای هویت ملی این عصر کرد. با وجود اینکه هویت ملی موجب شکل‌گیری یک سری الزامات اخلاقی خاص در فرد می‌شود (پول، ۱۹۹۹: ۷۰)، گاه آن‌قدر ریشه دار نیست که پایایی و بقایی قابل اتکا داشته باشد و بتوان آن را دارای ثبات و استحکام تاریخی تلقی کرد.

هویتی که پایدارتر از هویت ملی شناخته شده و مصون از گزند بادهای فصول مختلف ایدئولوژی است، هویت فرهنگی خوانده می‌شود. اگر چه ممکن است هویت ملی و فرهنگی در بسیاری موارد دارای همپوشانی باشند، «هویت فرهنگی همواره برگرفته از هویت ملی نیست (همان، ۶۸).

در رابطه با هویت ایرانی باید گفت که هویت ایرانی، پدیده‌ای نیست که تعریفش را از وستفالیای بگیرد و وامدار تشکیل دولت - ملت‌ها باشد؛ چرا که تمدن چند هزارساله‌اش را بدون تعاریف قراردادی امروزی دولت - ملت بنا کرده بود و از دل تمدن ایرانی برون آمده است. در این مقال، سخن گفتن از هویت فرهنگی ایرانی خواهد بود و این نوشتار هم شالوده‌اش را بر پایه هویت فرهنگی بنا کرده است.

هویت فرهنگی ایران، ورای مرزهای قراردادی این روزگار، چندین کشور همسایه ایران امروزی را نیز در برمی‌گیرد. از این میان، کشوری که غالب مردمان و متفکرانش، معترف‌اند که زیر بیرق تمدن ایرانی تاریخ را گذرانده‌اند، افغانستان است؛ البته که بسیار اندک‌اند از میان ایرانیان و یا افغانیان که «تردیدی» در این معنا داشته باشند.

1. Woodward

2. Pool

در این میان و در راستای تعریف و گسترش هویت فرهنگی، جنگ‌های داخلی افغانستان و هجوم مهاجران افغانی به مرزهای ایران، همچنان که چالشی اقتصادی و اجتماعی برای ایران محسوب می‌شد، می‌توانست فرصتی بی‌بدیل برای احیای این هویت فرهنگی نیز باشد.

مطالعه انگاره‌های مهاجران افغانی به فرهنگ ایرانی می‌تواند نشانه‌ای از میزان شناخت هویت فرهنگی‌شان باشد و چراغی را پیش روی بسط این هویت فرهنگی در آتیه برافروزد. بنابراین، توجه به مهاجران افغانی در این مقاله برای روشن شدن این مهم صورت می‌گیرد.

مهاجرت امری نیست که مختص امروز و دیروز باشد، بلکه داستانی است که از هبوط آدم ابوالبشر به زمین آغاز شد و این قصه تا امروز ادامه دارد. بشر که همواره در جست‌وجوی کیمیای سعادت بوده است، در پی یافتن آن و بدان امید که شاید آسمان در جایی دیگر، به رنگ دیگری باشد، کوچیدن را بارها و بارها آزموده است. هر مهاجرتی، در پی خود، مراد و ارتباط فرهنگی - نه از جنس خویشتن - را می‌طلبد و این جایی است که ارتباط بین فرهنگی آغاز می‌شود. «ارتباطات بین فرهنگی هنگامی ظهور می‌کند که مردمانی با فرهنگ یا پاره‌فرهنگ‌های هویتی متفاوت با یکدیگر ارتباط برقرار کنند که شامل انواع زیر است: ارتباطات بین فرهنگی بین‌المللی، بین ملیت‌های مختلف در یک سرزمین مشترک، بین قومیت‌ها، از طریق گفت‌وگوی بین ادیان، و در جهان مجازی.» (عاملی، ۱۳۸۳ الف).

یکی از پیامدهای مهم جنگ داخلی در افغانستان کوچ و یا مهاجرت تعداد زیادی از مردم این کشور به کشورهای دیگر، به‌ویژه کشورهای همسایه است (بابایی و جمشیدی‌ها، ۱۳۸۱). در سال‌های گذشته، ۴۰ درصد مهاجران افغان، ایران را برای مهاجرت برگزیدند و این نشان از اثرگذاری فراوان قرابت فرهنگی در مسیر مهاجرت دارد. زبان، یکی از عوامل تأثیرگذار در ارتباطات بین فرهنگی است. همسانی زبان، موجب سهولت ارتباط بین فرهنگی خواهد شد. یکی از مؤلفه‌های مهمی که انتخاب ایران را برای مهاجران افغان هموار کرد داشتن زبان مشترک بود. آنان بر این باور بودند که ارتباط‌گیری در ایران، چندان مشکل نخواهد بود؛ البته که زبان، فقط یکی از اشتراکات فرهنگی است.

در این مقاله بر آنیم تا تغییرات این انگاره‌های ذهنی مهاجران افغان را در نسل مهاجران مطالعه کنیم؛ نسلی که خود مهاجرت کرده و دیرزمانی است که در ایران

روزگار می‌گذراند و نسلی که از سوئی ایران را مولد خود می‌بیند و از دیگر سو، خود را با ریشه‌های افغانی و فرهنگی مختلف از فرهنگ ایرانی می‌شناسد.

ضرورت پرداختن به موضوع

در تعریف هویت ایرانی، پس از شکل‌گیری دولت - ملت‌ها، اقبال متفکران بر وجه هویت ملی بوده است؛ اما از آنجا که تعریف هویت ملی، غالباً تابع نیات سیاسی است و به ایدئولوژی و نظام ارزشی مقبول زمانه، بی‌شبهت نیست، ثبات و استحکام بسیار ندارد و در حال تجدید و تغییر است (ستاری، ۱۳۸۰: ۱۰۸). اما اگر به منبع فرهنگی هویت توجه شود که شاخصه‌هایی چون زبان، سبک زندگی، دین و تمدن را در بر می‌گیرد (هانتینگتون، ۱۳۸۴: ۴۷)، هویتی پایا و دارای قوام به‌مراتب بیشتری را خواهیم داشت.

هویت ملی اگر ابزاری پسینی برای تحکیم وحدت سیاسی تعریف می‌شود، هویت فرهنگی رکن باثباتی از ناخودآگاه جمعی^۱ یک ملت است که بالذات و به شکل ماهوی موجب تنیده شدن افراد آن ملت به یکدیگر می‌شود و ثبات شایانی دارد.

علاوه بر عناصری که هانتینگتون و دیگران برای هویت فرهنگی برمی‌شمرند، اعتقاد بر این است که علاوه بر وحدت در زبان و معتقدات و داشتن سرزمین و تاریخ مشترک، اسطوره‌های مشترک عامل مهمی در تعریف هویت فرهنگی است. چنانکه برخی نوشته‌اند: «ایرانی، خود را نه تنها با هموطنش، بلکه با ترکمن و قرقیز و تاجیک و آذربایجانی خویشاوند می‌شناسد و این نیست مگر اشتراک در اساطیر دینی و دنیوی و رمزهایی زنده و دوام‌پذیر.» (ستاری، ۱۳۸۰: ۱۱۳) بنابراین، پرداختن به هویت فرهنگی در مطالعات اجتماعی ضرورتی غیرقابل‌انکار است.

در اوضاع کنونی، تعریف هویت فرهنگی، نه تنها موجبات بهبود انگاره‌های هویتی در داخل مرزهای ملی را فراهم می‌آورد، بلکه می‌تواند منجر به همدلی و همراهی فرهنگی در ایران تمدنی شود که افزون بر افغانستان، کشورهای چون تاجیکستان و کشورهای ماوراء ارس را نیز شامل می‌شود. هرمیداس باوند (۱۳۷۹) معتقد است مردم ایران با وجود داشتن ویژگی‌های متمایز فرهنگی، همیشه خود را جزئی از یک فرهنگ بزرگ‌تر ایرانی می‌دانسته‌اند. به این معنا، باید وحدت فرهنگی را در عین تکثر تعریف کرد که شکننده نباشد و پایایی‌اش قابل اعتنا باشد.

در شرایطی که یکپارچگی جهانی تمایل دارد اجتماعات را سنت‌زدایی کند (گیدنز، ۷۹: ۶۰)، پاسداشت سنت‌ها، می‌تواند راه را در مسیر اعتلای هویت فرهنگی هموار کند.

1. Unconscious Collective

سنت‌های هر ملت تمام آداب و رسوم و عادات و معنویاتی است که بر روی هم مبانی زندگی اجتماعات بر آن‌ها استوار است و صحت یا عدم صحت آن‌ها سرنوشت ملت‌ها را تعیین می‌کند (صفا، ۱۳۸۱: ۴۴). در این میان، تکیه بر وجوه اشتراک اهمیت شایانی دارد. بریتانیا، مثال مناسبی در جهت تعریف هویت ملی و هویت فرهنگی است؛ زیرا هویت ملی آن در چارچوب انگلستان تعریف می‌شود، ولی هویت فرهنگی‌اش، ولز و اسکاتلند را نیز در آغوش می‌گیرد. حوزه تمدنی و فرهنگی ایرانی با قدمتی به مراتب بیش از انگلستان، می‌تواند در تعریف هویت فرهنگی‌اش آغوش گسترده‌تری را بگشاید. البته که این امر اگر دوسویه صورت پذیرد و آگاهی‌بخشی به مبدأ و مقصد درست محقق شود، همگرایی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را نیز در پی خواهد داشت.

اشتراکات فرهنگی

۱. **زبان:** هویت مرکب از جنس (وجه اشتراک) و فصل (وجه افتراق) است (جنکینز، ۱۳۸۱). عنصر زبان مشترک بین ایرانیان، افغانیان و تاجیک‌ها، تعریف هویت فرهنگی واحد را تسهیل می‌کند. زبان فارسی بیشتر از هر عنصر فرهنگی دیگر، ویژگی برجسته و بی‌همتای فرهنگ ایرانی را که همان انعطاف‌پذیری با حفظ هویت است، به نمایش می‌گذارد (ثلاثی، ۱۳۷۹: ۲۷۴). زبان فارسی با وجود دگرگونی‌های بسیاری که از دیگر زبان‌ها پذیرفته، همواره هویت خود را حفظ کرده است. اجتماع فرهنگی و اندیشه ایرانی نیز مدلولی بر نشانه زبان است که در عین حفظ ماهوی خویش، تأثیرگذار و تأثیرپذیر از «دیگری» بوده است.
۲. **اسطوره:** زبان و اسطوره هم‌خانه یکدیگرند و رابطه تنگاتنگی با هم دارند. چنان‌که کاسیر می‌گوید زبان و اسطوره دو جوانه مختلف از یک ریشه واحدند (کاسیر، ۱۳۶۰: ۱۵۶). اسطوره را می‌توان در معنای گسترده‌اش مشتمل بر داستان‌ها، افسانه‌ها، حماسه‌ها، سنن، خاطرات خوش و ناخوش و احساسات و علائق عاطفی مشترک دانست. اسطوره، معرفت عاطفی جهان است که با معرفت عینی کیهان ضرورتاً غیرقابل جمع نیست، بلکه دست‌کم همدوش و یا حتی مکمل آن است (ستاری، ۱۳۸۰: ۱۱۴). اسطوره‌های مشترک ایرانیان و افغانیان در شعر، ادبیات، موسیقی، رسوم و آداب و بیان تمثیلی و رمزی و تاریخ نمود یافته است.
۳. **دین:** اسلام، عنصر مشترکی است که می‌تواند سرچشمه وحدت‌زای تمدن ایرانی و

هویت فرهنگی ایرانی قلمداد شود. دین یکی است و مناسک آن متفاوت (کاسیرر، ۱۳۶۰: ۱۰۶). البته چنان که از مصاحبه‌های عمقی مقاله حاضر برمی‌آید، در افغانستان عامل قومیت پررنگ‌تر از مذهب است و ملیت در جایگاه سوم قرار دارد.

قرابت فرهنگی مهاجر افغانی با فرد ایرانی

مهاجرت، آن هنگام که از روستا به شهر، یا اینکه درون یک ملیت، از شهری به شهر دیگر رخ می‌دهد، چندان، مرزهای تفاوت فرهنگی آن، موجب اشکال در ارتباطات بین فرهنگی نخواهد شد و فرد خود را آسان‌تر با شرایط جدید تطبیق می‌دهد؛ اما هنگامی که شخص مهاجر، خود را در فرهنگی کاملاً دیگرگونه می‌یابد، در ارتباط و در ارزش‌هایش، ممکن است دچار دوگانگی و تشویش بیشتری شود. تنیده‌بودن تار و پود فرهنگ ایرانی و افغانی در طول تاریخ، این معنا را به ذهن متبادر می‌کند که مهاجر افغانی، چندان هم در ایران، با مشکل فرهنگی و هویتی مواجه نخواهد شد. دیرزمانی نیست که افغانستان از ایران جدا شده و سیم‌خاردارها جای پیوستگی‌ها را پر کرده است. جداسازی افغانستان از ایران در زمان ناصرالدین شاه قاجار، با دسیسه‌های انگلیس و در پرتو اقدامات آقاخان نوری رسمیت یافت. بر اثر فشار انگلیس‌ها در ژانویه ۱۸۵۳ سندی امضا شد که به موجب آن قوای نظامی ایران تنها در صورت حمله به افغانستان، آن را دفع و پس از آن به مرزهای ایران مراجعت کند. اگرچه ناصرالدین شاه به اصرار میرزا آقاخان نوری به امضای چنین فرمانی رضایت داد، شکی نیست که چنین سندی برای او نامطبوع بود و به هیچ وجه رضایت نداشت (هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۴۹: ۱۵۲؛ هالت، و جانسون، ۱۹۸۸).

پس از تصرف هرات از سوی ارتش ایران در بهار ۱۸۵۶، دولت انگلستان به ایران اعلان جنگ داد و عنوان کرد که دولت ایران معاهده خود را نقض کرده است (هوشنگ‌مهدوی، ۱۳۴۹: ۱۵۴). این دعوای دوجانبه بالاخره در سال ۱۸۵۷ به عهدنامه پاریس و جدایی کامل و رسمی افغانستان از ایران انجامید (همان، ۱۵۶). البته پیوستگی‌های تاریخی و فرهنگی هرگز به یک‌باره گسسته نمی‌شود و پایایی‌اش به مراتب بیش از پیوستگی سیاسی است.

نهمصدوسی و شش کیلومتر مرز مشترک ایران و افغانستان، زمینه‌ساز آن شد که پس از آشفته‌گی‌های سیاسی کشور در پی حضور شوروی و پس از آن جنگ‌های مجاهدین و

پس از آن حضور طالبان، سیل عظیمی از مردمان افغان، روزگار وصل خویش باز جویند و به دامان ایران پناه بیاورند.

مردمان افغان

خاورشناسان اقوام اصلی تشکیل دهنده ملت افغانستان را چنین نام می‌برند:

۱. پشتونها (پختونها) یا (پاتانها) که پرشمارترین قوم افغانی است. آنها علاوه بر زبان پشتو، فارسی دری را نیز می‌دانند. این قوم به دو گروه درانی (ابدالی) و غلجایی (غلزایی) تقسیم می‌شوند. آنها ۶۰ درصد جمعیت کشور افغانستان را تشکیل می‌دهند و بیشتر در جنوب و مرکز افغانستان زندگی می‌کنند (هالت، و جانسون، ۱۹۹۸: ۱۷). بیشتر زمامداران افغانستان در طول تاریخ، از میان پشتونها بوده‌اند. داعیه قومیت در میان پشتونها نیز بیشتر است (بشیریه، ۱۳۷۴: ۲۸۷).

۲. تاجیکها، قومی ایرانی تبار هستند و زبان آنها فارسی است. آنها بیشتر در مرز شرقی ایران و شمال شرقی افغانستان ساکن هستند. تاجیکها را از نخستین بومیان ساکن در مرکز افغانستان دانسته‌اند. تاجیکها بیشتر در نواحی دشت کوه‌دامن در شمال دره کابل، دره پنج شیر و بدخشان زندگی می‌کنند. برخی از تاجیکها با سایر افغانها درهم آمیخته‌اند و در پیرامون کابل، قندهار، هرات و بلخ زندگی می‌کنند. تاجیکهای شمال سنی حنفی و تاجیکهای غرب شیعه هستند (بشیریه، ۱۳۷۴: ۲۸۸).

۳. هزاره‌ها که به چند گروه تقسیم می‌شوند، در منطقه هزاره جات (هزارستان) در جنوب هندوکش، کوه بابا تا نزدیکی قندهار، و غرب غزنه زندگی می‌کنند. گروه‌هایی از آنها در شمال هندوکش، بغلان، سمنگان، بلخ و جوزجان، بدخشان و قندوز ساکن هستند. برخی خاورشناسان معتقدند هزاره‌ها ریشه مغولی دارند؛ اما به زبان فارسی سخن می‌گویند و برخی خاورشناسان نیز معتقدند هزاره‌ها از تیره هند و ایرانی هستند که در منطقه هندوکش ساکن شده‌اند. هزاره‌ها همواره تحت سلطه قوم پشتون بوده‌اند (همان، ۲۸۸). علاوه بر این قوم‌ها و تیره‌ها، گروه‌هایی از ازبکها، ترکمنها، جمشیدیها (ایرانیان اصیل هستند)، قرقیزها و بلوچها (ایرانی اصیل هستند) نیز در افغانستان زندگی می‌کنند (فرهنگ، ۱۳۷۴).

بشیریه (۱۳۷۴: ۲۸۷) ازبکها را هم در زمره اقوام اصلی افغانستان قلمداد می‌کند. او اقوام بلوچ و ترکمن را کوچک می‌شمرد و اهمیت آنها را در مناسبات سیاسی و اجتماعی، ناچیز می‌انگارد. این نظر مقرون به صحت می‌نماید؛ چرا که نمی‌توان اثرگذاری ازبکها را در جامعه افغانی نادیده انگاشت. ازبکها ترک‌زبان‌اند و در شمال

افغانستان به سر می‌برند و عمده‌ترین تنفذ سیاسی‌شان را می‌توان سلطه بر نواحی شمالی به‌رهبری ژنرال دوستم پس از سقوط رژیم مارکسیستی کابل دانست. قریب ۸۰ درصد از مردمان افغانستان اهل تسنن هستند (عمدتاً پشتون‌ها، ازبک‌ها و تاجیک‌ها) و ۱۹ درصد از مردمان افغان را شیعیان تشکیل می‌دهند (هزاره‌ها) و ۱ درصد ادیان دیگری دارند (فرخ، ۱۳۷۱). لازم است ذکر شود که در سال ۱۹۸۸ ضریب بی‌سوادی در افغانستان ۹۰ درصد تخمین زده می‌شد (هالت، و جانسون، ۱۹۸۸: ۹۳). افغانستان سرزمینی است که در گذشته به داشتن رهبران خوب و پیروان ضعیف شناخته می‌شد. فلتچر می‌گوید آن‌ها حتی شاهانی مسلط بر ایران و هند داشته‌اند (فلتچر^۱، ۱۹۶۵: ۲۷۷). این پیروان ضعیف را می‌توان ناشی از کمبود سواد و آگاهی دانست. این فقدان ماهوی دانش عمومی حتی در سطح زندگی روزمره، هنوز هم در افغانستان آتشی پرلهپ دارد (دولاتزای^۲، ۲۰۰۶).

آنچه ما شاهد آنیم، این است که به‌نسبت جمعیت اقوام در افغانستان، بیشترین مهاجران افغانی به ایران را از لحاظ ترکیب مذهبی، شیعیان یا همان هزاره‌ها تشکیل داده‌اند و این موجب قرابت فرهنگی و مذهبی بیشتر می‌شود.

پیشینه مطالعه در مورد مهاجران افغانی ساکن ایران

درخصوص مهاجران افغان تحقیقات کمی انجام شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: تحقیقات ثبت‌شده درباره مهاجران افغانی به تحقیقاتی این‌چنین محدود است: تأثیر مهاجرت افغانه بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران (با تأکید بر مسئله اشتغال) محمود علوی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، ۱۳۸۱)؛ بررسی میزان آگاهی و رفتار زنان همسر دار افغانی ساکن زاهدان در زمینه برنامه‌های تنظیم خانواده (۱۳۷۹)؛ گروه‌شناسی نان‌خشکی‌های غیرمجاز تهران، مستقر در جنوب شرقی تهران اکبر بخشی‌نیا (۱۳۸۰)؛ تحقیقی با رویکرد مطالعات فرهنگی به مهاجران افغان؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان مهاجران افغانی و تغییرات فرهنگی (مطالعه موردی مهاجران کوی مطهری شهرستان مشهد) که در سال ۱۳۶۰ انجام شده است؛ تحقیقی نیز از سوی غلامرضا جمشیدیها و یحیی‌علی‌بابایی با عنوان «بررسی عوامل مؤثر بازگشت مهاجرین افغانی، با تکیه بر ساکنین شهرک گلشهر مشهد» انجام شده است. جمشیدیها، هم‌چنین تحقیق دیگری را به اتفاق موسی عنبری با عنوان «تعلقات اجتماعی و اثرات آن بر بازگشت مهاجرین افغانی» انجام داده است.

1. Fletcher

2. Daulatzai

تأثرات هویتی مهاجر افغانی در تعامل با فرهنگ ایرانی

مراد از واژه «هویت» که در این گفتار مطرح می‌شود، در بستر رهیافت گفتمانی هویت، معنای خود را به درستی نشان خواهد داد. هویت هیچ‌گاه فی‌نفسه با کاوش درونی فرد شکل نمی‌گیرد و مواجهه با «غیر» است که شخص را به تعریفی از هویت خود می‌رساند. هویت‌ها از دو خصیصه استمرار و تمایز برخوردار هستند؛ یعنی فردیت هویتی فرد به‌سادگی تغییر نمی‌کند و همواره خود را در کنار «دیگری نبودن» می‌یابد (عاملی، ۲۰۰۲).

هویت در شکل خاص و ویژه‌اش، نه در جریان حدیث نفس و تفحص از هستی خود در انزوا، بلکه از خلال مواجهه با «غیر»ی در بیرون از هستی ما (فردی و جمعی) سربرمی‌آورد (کچوئیان: ۱۳۸۴: ۶۰). اما رهیافت گفتمانی، بر چگونگی تولید و سامان یافتن تمایزات و کنش‌های گفتمانی و انکار نقش عامل طبیعی و عنصر و کارگزار اجتماعی از قبل موجود در شکل‌گیری و تعریف هویت‌ها دارد (تاجیک، ۱۳۸۳: ۵۵). به‌عبارت دیگر، هویت بر بستری از تعاملات اجتماعی معنای خود را باز می‌یابد. در رهیافت گفتمانی، هویت در گرده‌ای از استمرارها، عدم‌استمرارها، سنت‌ها، بدعت‌ها، تکرارها و گسست‌ها تنیده شده است. در این رهیافت، معنایابی یا هویت‌یابی، محصول موقعیت، منزلت و جایگاه سوژه است (همان، ۵۶).

تعاملات افغانیان مهاجر با ایرانیان، در بسیاری موارد، مستعد آن است که فرد مهاجر سعی نماید لهجه و فرهنگ خود را مخفی کند و در همسانی کلامی و فرهنگی با میزبان خود کوشا باشد. انگاره‌های ذهنی مهاجران افغان به ایران، می‌تواند در شدت و ضعف این معنا مؤثر باشد.

اصطلاح «عابر مرزی» در کلام دکتر شایگان، در وجهی، معنای مشابهی را با درگیری‌های هویت مهاجر افغان تأیید می‌کند. این عابر مرزی با بی‌خانمانی و بی‌وطنی منشأ فکری مواجه است و می‌کوشد ساحت‌های مختلف آگاهی را ساختاری واحد بخشد (شایگان، ۱۳۸۰). استمرار همسان‌نمودن فرهنگ در گسست‌های مختلف زمانی، می‌تواند موجب درونی شدن فرهنگی شود که شخص خود را با آن همسان نشان می‌دهد.

با وجود اشتراک برخی مؤلفه‌های اصلی هویت، یعنی زبان، تاریخ، دین و... افتراقاتی نیز در این میان به چشم می‌خورد که نزد مهاجر افغانی می‌تواند پررنگ جلوه کند. شاهرخ مسکوب، هویت ایرانی را بر دو پایه زبان و تاریخ می‌داند (رجایی، ۱۳۸۲: ۵۹) که در صورت پذیرفتن این تعریف، ملت‌های ایران و افغانستان که زبان و تاریخ مشترک دارند، هر دو دارای هویت ایرانی هستند. البته وجه وحدت‌گرای هویت، خاص

هویت مهاجران نیست و در ذات هویت، به وحدت و یگانگی گرایش وجود دارد؛ چنان‌که داوری می‌گوید هویت اگر عین وحدت نباشد، میل به وحدت دارد (داوری، ۱۳۸۳: ۵۳). مهاجران افغانی که با توجه به مدل بنت، دارای نسبی‌گرایی قومی هستند، بیشتر در معرض دگرگونی هویتی و فرهنگی هستند. خودپنداره هویتی مهاجر افغانی نیز تأثیر بسزایی در دگرگونی و یا عدم تحول هویتی شخص مهاجر دارد؛ زیرا مهاجرانی که قوم، فرهنگ، نژاد و یا حتی مذهب خود را مصرانه برتر و والاتر از دیگری می‌زبان در ذهن خود تصویر می‌کنند، از دگرگونی و همسانی هویتی مصون خواهند بود. قوم‌مداری در مدل بین‌فرهنگی بنت، می‌تواند تا حد زیادی، این جنبه‌گیری هویتی را نشان دهد.

در این مقاله، سعی شده است میزان همسانی فرهنگ افغانی با فرهنگ ایرانی و دگرگونی‌های فرهنگی با توجه به انگاره ذهنی مهاجران افغان مطالعه شود. نگارنده این مقاله برای چارچوب‌بندی مطالعه، مدل حساسیت بین‌فرهنگی بنت را برگزیده و سعی کرده مدل نام برده را به‌نوعی بومی‌شده به‌کار گیرد.

چارچوب نظری

مدل حساسیت بین‌فرهنگی بنت

این مدل طیفی است که نگاه افراد انسانی را به فرهنگ‌های دیگر در متن روابط فرهنگی، در دو مرحله اصلی مطالعه می‌کند: نگاه و شخصیت قوم‌مدار^۱، نگاه و شخصیت نسبی‌گرای قومی^۲. هر یک از مراحل یادشده به سه زیرمجموعه تقسیم می‌شود. نگاه قوم‌مدار، شامل زیرمجموعه‌های انکار^۳، دفاع^۴ و تقلیل‌گرایی^۵ است و نگاه نسبی‌گرای قومی، شامل مرحله‌های پذیرش^۶، انطباق^۷ و هم‌آمیزی^۸ (هضم شدن فرهنگی). بدین‌سان، پیوستار تئوریک بنت از انکار شروع و به هم‌آمیزی ختم می‌شود (پیت^۹، ۲۰۰۳: ۴۸۶-۴۶۷).

قوم‌مداری

۱-۱. مرحله اول: انکار

انکار عبارت است از نادیده گرفتن، بی‌اعتنایی و یا ناآگاهی از تفاوت‌های فرهنگی. ویژگی این مرحله مشاهدات خام درباره دیگری‌های متفاوت فرهنگی و گزاره‌های

1. Ethnocentric
2. Ethno relative
3. Denial

4. Defense
5. Minimization
6. Acceptance

7. Adaptation
8. Integration
9. Piate

سطحی در باب تساهل است. افراد حاضر در این مرحله در محیط‌های به‌لحاظ فرهنگی همگن رشد کرده‌اند و یا ارتباط‌های اندکی با اعضای فرهنگ‌های دیگر داشته‌اند. این مرحله خود دارای دو زیرمرحله می‌باشد: انزوا و دوری تعمندی و انزوا یا دوری غیرتعمندی از اعضای فرهنگ‌های دیگر به‌واسطه‌ی موانع محیطی است. دوری تعمندی نیز جداجویی است که در این حالت، هدف، حفظ انزوای فرهنگی است.

۱-۲. مرحله‌ی دوم: دفاع در برابر تفاوت

در مرحله‌ی دوم، شناسایی و ارزیابی منفی از تفاوت وجود دارد. افراد در این مرحله از تفاوت و تمایز احساس هراس می‌کنند. این مرحله خود دارای سه زیرمرحله می‌باشد: برتری، تحقیر و وارونگی. در زیرمرحله‌ی نخست، فرد فرهنگ خود را با همه‌ی فرهنگ‌های دیگر مقایسه می‌کند و جنبه‌های مثبت آن بزرگ‌نمایی می‌شود. در زیرمرحله‌ی دوم دیگران به‌عنوان افراد پست ارزیابی می‌شوند و با اصطلاحات منفی به آن‌ها اشاره می‌شود؛ این زیرمرحله را می‌توان «ارزیابی برون‌گروهی منفی» نامید. در سومین زیرمرحله افراد دچار خودکم‌بینی و خودباختگی می‌شوند و فرهنگ افراد دیگر را برتر از فرهنگ خود می‌بینند. این پدیده را می‌توان ارزیابی درون‌گروهی منفی به‌علاوه ارزیابی مثبت برون‌گروهی نامید.

۱-۳. مرحله‌ی سوم: تقلیل تمایز

در این مرحله، افراد تفاوت را به رسمیت می‌شناسند؛ اما تفاوت از نظر آن‌ها تفاوت‌های سطحی فرهنگی است. آن‌ها بر اشتراکات تأکید کرده و بر آن پای می‌فشارند. شباهت آن چیزی است که «در دیگران منعکس می‌شود و آن چیزی است که درباره‌ی خود می‌دانند.» این مرحله دارای دو زیرمرحله است:

الف) جهان‌گرایی فیزیکی: بر شباهت انسان‌ها در بعد روانشناسی تأکید می‌کند. از نگاه آنان، واقعیت آن است که این نگاه سویه‌های تقلیل‌گرا و پوزیتیویستی در خود نهفته دارد.

ب) جهان‌گرایی: بازگوکننده‌ی این فرضیه است که اگر نقطه‌ی عزیمت ما عام‌گرایی کلان سیاسی و روحی باشد، مردم شبیه یکدیگر هستند.

۲. نسبی‌گرایی قومی

۲-۱. مرحله اول: پذیرش

نخستین مرحله نسبی‌گرایی قومی است و همان نسبی‌گرایی فرهنگی است. تمایزات فرهنگی مورد شناسایی و فهم قرار می‌گیرد. تفاوت‌های فرهنگی در رفتار و ارزش‌ها نه تنها پذیرفته می‌شود، بلکه مطلوب تلقی می‌گردد و تفاوت بافت فرهنگی در مرجعیت استدلال به رسمیت شناخته می‌شود. این مرحله دو زیرمرحله دارد.

الف) نسبییت رفتاری: الگوهای رفتاری معنادار برای دیگران را هرچند متمایز از الگوهای خویش باشد به رسمیت می‌شناسد.

ب) نسبییت ارزشی: فراتر از شناسایی الگوهای متفاوت رفتاری می‌رود و تغییرپذیری نظام ارزش‌ها و باورها را در بافت‌های فرهنگی به رسمیت می‌شناسد.

۲-۲. مرحله دوم: انطباق با تفاوت‌ها

افراد حاضر در این زیرمرحله تلاش می‌نمایند تا تصور کنند که چگونه مردمان دیگر فکر می‌کنند. این زیرمجموعه دارای دو زیرمجموعه می‌باشد.

الف) هم‌دلی: به توانایی افراد در تغییر چشم‌اندازهای خود در جهت جهان‌نگری‌های بدیل فرهنگی دیگران اشاره دارد.

ب) پلورالیسم: یعنی فرد قادر باشد بیش از یک جهان‌نگری خاص را در خود درونی سازد و در این حالت، رفتار می‌تواند بدون زحمت و تلاش آگاهانه به «چارچوب‌های متفاوت ارجاع» برگردد.

۲-۳. مرحله سوم: هم‌آمیزی یا هضم شدن فرهنگی

این مرحله نیز دو زیرمجموعه دارد:

الف) ارزیابی بافتی: که به توانایی افراد در رجوع به چارچوب‌های فرهنگی مختلف جهت استناد بر می‌گردد. در ارزیابی یک موقعیت ویژه، چارچوب‌های مختلفی استفاده می‌شوند.

ب) حاشیه‌نشینی بر سازنده‌گرایانه: در این حالت، افراد به‌نحو کاملی می‌توانند مرزهای هویت پیشین خود را درنوردیده، خود به تشکیل چارچوب‌های هویتی اقدام کنند. بر سازنده‌گرایان را می‌توان «گروه‌های مرجع حاشیه‌ای» نامید که می‌توانند با موفقیت زیادی انتقال‌دهنده عناصر فرهنگی باشند.

در چارچوب نظری، بخشی از نظریه‌ گودیکانست را در ارتباطات بین‌گروهی به‌عنوان تکمیل‌کننده‌ مدل بنت استفاده می‌کنیم. گودیکانست، چهار نگرش اصلی مؤثر بر ارتباطات بین‌گروهی را چنین معرفی می‌کند (گودیکانست، ۱۳۸۳: ۹۵):

۱. قوم‌مداری؛ ۲. پیش‌داوری؛ ۳. جنسیت‌گرایی؛ ۴. سن‌گرایی؛

البته قوم‌گرایی در مؤلفه‌های مورد نظر گودیکانست با مدل بنت، همپوشانی دارد و جنسیت‌گرایی و سن‌گرایی متعلق به گروه‌های سطوح خرد است نه ارتباط بین دو ملت. بنابراین، تنها عامل پیش‌داوری اوست که پیش‌برنده‌ مقاله حاضر می‌تواند باشد. گودیکانست در پیش‌داوری از تعصب قومی منفی سخن می‌گوید و آن را تفری می‌داند که بر نوعی تعمیم نادرست و انعطاف‌ناپذیر مبتنی است. به گفته‌ او تعصب، گاه فقط نوعی احساس درونی است و گاه نمود بیرونی می‌یابد (همان، ۱۰۰).

روش مطالعه

این مطالعه به‌روش کیفی و از طریق مصاحبه عمقی و بر مبنای مدل بین‌فرهنگی بنت صورت گرفته است.

در این مقاله، قصد داریم که میزان قوم‌مداری و نسبی‌گرایی قومی را در اقوام هزاره، پشتون، تاجیک و ازبک بسنجیم. این تفکیک قومیتی — هزاره و دیگر اقوام — به‌دلیل مطالعه میزان اثر همسانی مذهب در ارتباطات بین‌فرهنگی است. این پدیده در مورد مهاجران تازه‌هجرت کرده در قیاس با نسل سوم مهاجران پیش از این هجرت کرده نیز قابل بررسی است.

برای مصاحبه عمقی، دو گروه فضای نمونه انتخاب و مطالعه بر روی آن‌ها انجام شده است. گروه اول، مهاجران افغانی که بیش از یک دهه از مهاجرتشان گذشته است و یا نسل‌های پس از مهاجرت افغانی هستند و گروه دوم، افغانیان غیرمهاجر در ایران (نظیر نمایندگان تجاری، دانشجویان و کارمندان سفارت) و با مهاجران تازه‌وارد افغانی. انتخاب این دو گروه بی‌شبهت به گروه گواه و گروه آزمایش در تحقیقات کمی نیست؛ اما تفاوت‌هایی هم دارد.

سؤالات، حول محور تمایل فرهنگی آنان به فرهنگ ایرانی طرح شده است. تغییرات آشکار و پنهان فرهنگی افغانیان مهاجر و سؤالاتی از این دست از خودشان پرسیده شد تا سودمند باشد.

در این مطالعه از چهارده مهاجر افغانی مصاحبه عمقی به‌عمل آمده است که دو نفر

آن‌ها پشتون، سه نفر تاجیک، یک نفر ازبک و هشت نفر هزاره بوده‌اند. بازه سنی مصاحبه‌شوندگان از ۱۹ تا ۴۲ سال بوده است. مصاحبه‌ها، اقشار مختلف چون دانشجوی، کارمند، کارگر و چوپان را در بر گرفته است. سؤالات درباره میزان گرایش فرهنگی افغانیان به فرهنگ ایرانی، پس از مهاجرت و تأثیر میزان نگرش‌های قومی آنان در تعامل با ایرانیان است.

ملاحظه روشی

در روش کیفی و مصاحبه عمقی از آنجا که فضای نمونه اندک است و ممکن است معرف دقیقی از جامعه آماری ارائه ندهد، لذا خاصیت تعمیمی ندارد و نمی‌توان با صراحت نتایج حاصله را منتج از آرای کلیه جامعه آماری دانست. اما علم جزئی‌شده کنونی هر چند داعیه تعمیمی خود را پس گرفته است، از رسالت آگاهی‌بخشش دست نکشیده و مدعی است که بدون تعمیم هم می‌توان به یافته‌های علمی رسید. این مقاله رویکردی کیفی دارد و به دنبال تسری یافته‌هایش به کلیه مهاجران افغانی در ایران نیست. سؤالات و نمونه‌جواب‌های داده‌شده، در اینجا به صورت محورهای اصلی دسته‌بندی شده و برای آگاهی از مصاحبه‌ها آورده می‌شود:

۱. در چارچوب فرهنگ ایرانی بودن چقدر برایتان خوشایند است؟

نجیب‌الله، ۲۵ ساله، با ۹ سال قدمت مهاجرت، تاجیک:

خوب فرهنگ افغانستان الآن ۳۰ سال است که درگیر جنگ است. هر جای دیگر هم باشد دچار تباهی می‌شود. الآن طبیعتاً فرهنگ ایرانی بالاتر و منسجم‌تر مانده است. خوب روی این فرهنگ ایرانی خیلی کار شده است. شیرجان، ۳۱ ساله، با ۲۷ سال قدمت مهاجرت، پشتون:

شما ایرانی‌ها، هیچ‌کدام افغانی‌ها را نمی‌شناسید. به هم‌دانشگاهی‌هایم که می‌گویم افغانی‌ام، می‌گویند قسم بخور تا باور کنیم. این‌ها فقط یک قوم افغانستان را می‌شناسند. هزاره‌ها که به چهره تفاوت دارند. من اصلاً احساس راحتی در چارچوب فرهنگ ایرانی ندارم. مسعود، ۲۲ ساله، با ۸ سال قدمت مهاجرت، تاجیک:

من اهانت از فرهنگ ایرانی زیاد دیده‌ام. همین هفته نمایشگاه کتاب بودم. یک نفر ازم پرسید که بچه کجایی؟ گفتم افغانم. گفت حیف نیست با این تیپ و قیافه می‌گویی افغانی‌ام. حیف تو نیست. گفتم مگر

افغانی بودن چه اشکالی دارد؟ می‌بینی ذهنیت را. افغان بودن را ننگ می‌دانند. حالا تو می‌گویی من با این چه تعاملی داشته باشم. حالا شما اگر بودی برایت خوشایند بود، این جوری بهت نگاه شود؟

زهره، ۲۰ ساله، دانشجو، ۲۵ سال مهاجرت خانواده، هزاره:

من در ایران متولد شدم و با فرهنگ اینجا بزرگ شدم و شاید کمتر فرهنگ افغانستان را بشناسم. اما همیشه از همان دوران دبستان هم بین ما با ایرانی‌ها تفاوت بود و این تفاوت من را خیلی ناراحت می‌کند. من فرهنگ ایران را خیلی دوست دارم. شاید وقتی بروم افغانستان نتوانم با فرهنگ افغانی کنار بیایم. فرهنگ ایرانی خوب خیلی غنی‌تر از افغانستان است. من اینجا حس خوبی دارم.

احمد، متولد ایران، ۲۳ ساله، هزاره:

فرهنگ ایرانی مسلماً بهتر است؛ ولی خوب خیلی هم فرقی نیست. ولی خوب من اصلاً اینجا راحت نیستم. دوست دارم به وطن خود بروم. جعفر، ۳۷ ساله، کارمند سفارت افغانستان، با ۱۶ سال قدمت مهاجرت، هزاره:

من مایلیم ما موریتیم اینجا ادامه داشته باشد؛ چون اینجا احساس راحت‌تری دارم. خانواده‌ام هم همین‌طور فکر می‌کنند همسر من اینجا به دنیا آمده و اینجا بزرگ شده. اگر برنامه‌ای پیش بیاید که بنا باشد من به افغانستان برگردم، همسرم مایل نیست. الان اکثر افغان‌هایی هم که من می‌شناسمشان مایل‌اند که این‌جا بمانند تا اینکه برگردند.

۲. گرایش مذهبی شما چقدر بر میزان نزدیکی یا احساس بیگانگی شما با ایرانیان تأثیر دارد؟

گرگین خان، ۴۲ ساله، با قدمت مهاجرت ۱۵ سال، ازبک:

فرقی نمی‌کند. ما دست‌بسته نماز می‌خوانیم شما دست‌باز. اینکه فرقی نمی‌کند. ما خوب همه مسلمانیم. همین کافی است. زبانمان هم که فارسی است. دیگر بقیه چیزها جزئیات است.

جعفر، ۳۷ ساله، کارمند سفارت افغانستان، با ۱۶ سال قدمت مهاجرت، هزاره:

هزاره‌ها اکثرشان آمده‌اند ایران. سنی‌ها، ترجیح می‌دهند که به جاهای دیگر چون پاکستان مهاجرت کنند. اما به لحاظ همجواری و نزدیکی به

ایران مهاجرت می‌کنند و هزاره‌ها در ایران به مراتب راحت‌تر از دیگر قومیت‌ها هستند. دیگرها کمتر راحت هستند.

زهرا، ۲۰ ساله، دانشجو، ۲۵ سال مهاجرت خانواده، هزاره:

آن اندازه‌ای که هزاره‌ها ایران را دوست دارند، پشتون‌ها و تاجیک‌ها دوست ندارند. خوب ما توی کشور خودمان اقلیتیم. اینجا از لحاظ مذهبی جزء اکثریتیم. این خودش باعث می‌شود که ما ایران را بیشتر دوست داشته باشیم.

شیرجان، ۳۱ ساله، با ۲۷ سال قدمت مهاجرت، پشتون:

اصلاً این تفاوت‌ها این قدرها مهم نیست. مهم انسانیت است. حالا هر مذهبی می‌خواهی داشته باش. دیگر دوره این حرف‌ها گذشته. اما هنوز هم توی کشور شما هست. قبول دارم. توی افغانستان هم هست. اما بالاخره باید تمام شود.

۳. تا چه اندازه به هویت مشترک ایرانی و افغانی قائل‌اید و اگر به‌عنوان مثال فراندومی برای تجمیع دو کشور برگزار شود، نظر شما چیست؟

نجیب‌الله، ۲۵ ساله، با ۹ سال قدمت مهاجرت، تاجیک:

خوب ما خیلی وقت نیست که جدا شده‌ایم. استعمار انگلستان این جدایی را برای ما رقم زد. من هم دوست داشتم این مرزها نبود. اگر فراندوم هم همین‌الآن برگزار می‌شد، رأی من آری بود.

شیرجان، ۳۱ ساله، با ۲۷ سال قدمت مهاجرت، پشتون:

من به این هویت مشترک ایرانی و افغانی خیلی قائلم. این شماهایی که گمان می‌کنید برتر هستید. ولی من دوست داشتم که این مرزها نبود. اصلاً کل دنیا بدون مرز بود. ولی اگر فراندوم هم یک روزی برگزار شود، من نظرم مثبت است. بقیه پشتون‌ها هم با ایران هستند. شما نگاه نکن که ایران و پشتون‌ها علیه هم موضع‌گیری می‌کنند. این‌ها همه بازی‌های سیاسی است.

حسین، متولد ایران، ۲۵ ساله، دانشجو، هزاره:

نه، دیگر یکی نشویم بهتر است. من نظرم به این فراندوم که می‌گویی منفی است. الان دیگر ملیت شکل گرفته؛ به‌خصوص در کشور

شما. اگر ما هم جمع شویم، شهروندان درجه سوم می‌شویم ... من ترجیح می‌دهم که کشورم مستقل باشد.

جعفر، ۳۷ ساله، کارمند سفارت افغانستان، با ۱۶ سال قدمت مهاجرت، هزاره: من با این نظر موافقم. پیش‌بینی‌ام این است که اتفاق، روی رأی مثبت برای اجماع در افغانستان خواهد بود. این مرزها اگر برداشته شوند، دو ملت افغانستان و ایران یک ملت قوی را در منطقه تشکیل می‌دهند و این ایده خیلی خوبی است. البته این را در مورد هزاره‌ها به صراحت می‌توانم بگویم. در مورد اقوام دیگر به این راحتی نمی‌توان پیش‌بینی کرد.

۴. این امکان را در ذهنتان متصور می‌شوید، که در صورت تجرد، یک همسر ایرانی داشته باشید؟

زهرا، ۲۰ ساله، دانشجو، ۲۵ سال مهاجرت خانواده، هزاره:

خیلی سخت است. ما خانم ایرانی زیاد داریم که با افغانی‌ها ازدواج کرده، ولی دختران افغانی شاید به خاطر تعصب روی قومیت و نژادشان کمتر تن به ازدواج با ایرانی‌ها می‌دهند.

رحمان، ۲۸ ساله، ۱۰ سال قدمت مهاجرت، پشتون:

اصلاً برای من ملیت مهم نیست. انسانیت است که حرف اول را می‌زند. اگر بدانم که طرفم انسانیت را دارد و به من هم علاقه‌مند است، مطمئن باشید ملیت و قومیت در نگاه من هیچ تأثیری ندارد.

نجیب‌الله، ۲۵ ساله، با ۹ سال قدمت مهاجرت، تاجیک:

من ازدواج کرده‌ام. با یک تاجیک افغانی. البته ممکن بود با یک ایرانی ازدواج کنم. ولی به خاطر مشکلات جانبی آن ترجیح می‌دادم که با هموطنم و حتی با هم‌قومیتم ازدواج کنم.

حفیظ‌الله، ۱۹ ساله، متولد ایران، هزاره:

من حتماً با یک افغانی و آن هم هزاره ازدواج می‌کنم. ازدواج با یک ایرانی که خیلی مشکلات دارد. تازه هموطن ما هم اگر هزاره نباشد، نمی‌شود با او کنار آمد.

۵. قومیت‌های دیگر در نظر شما چگونه‌اند و رابطه آن‌ها را با فرهنگ ایرانی چگونه می‌بینید؟

نجیب‌الله، ۲۵ ساله، با ۹ سال قدمت مهاجرت، تاجیک:

ما همه یکی هستیم. هزاره و تاجیک ندارد. پشتون‌ها به علت جماعتی که در پاکستان دارند و حمایتی که از آن سوی مرز ازشان می‌شود، خود را جدا می‌دانند و گر نه آن‌ها هم در باطن به ایران گرایش دارند. شیرجان، ۳۱ ساله، با ۲۷ سال قدمت مهاجرت، پشتون:

هزاره‌ها و تاجیک‌ها که با ایرانی‌ها خوبند. ما پشتون‌ها هم به ایران علاقه داریم. شما نگاه نکن که ایران و پشتون‌ها علیه هم موضع‌گیری می‌کنند. این‌ها همه بازی‌های سیاسی است. ولی خوب بالاخره پشتون‌ها تنها قومی هستند که آریایی اصیل مانده‌اند. این ریشه‌های قومی و نژادی را که نمی‌توانیم ندیده بگیریم. هزاره‌ها و ازبک‌ها که اصلاً آریایی نیستند. بالاخره ما آریایی هستیم. شما هم هستید. هر دو فارسی حرف می‌زنیم. حالا با گویش‌های ناهمگون.

حسین، متولد ایران، ۲۵ ساله، هزاره:

شما به جواب این پشتون‌ها خیلی توجه نکن. همه‌شان توی ایران تقیه می‌کنند ... قتل عام مزار شریف را هم همین‌ها کردند دیگر. تاجیک‌ها هم همین‌طوری‌اند. با هر کسی که به نفعشان باشد ائتلاف می‌کنند. هزاره در افغانستان خیلی تنهاست. ما شیعه‌ایم و شما هم شیعه. ما اینجا کمی از تنهایی در می‌آییم.

احمد، متولد ایران، ۲۳ ساله، هزاره:

ایرانی‌جماعت با تاجیک‌ها و حتی با پشتون‌ها بهتر تا می‌کنند. بین قومیت‌های افغانی هم فرق می‌گذارند. آن‌ها فقط زبانی ایران، ایران می‌کنند. پای منافعشان که وسط بیاید، ایرانی را اصلاً داخل آدم حساب نمی‌کنند.

۶. تأثیرپذیری خودتان را به‌عنوان مهاجر افغانی از آداب و رسوم ایرانی، لهجه ایرانی و شاخصه‌های فرهنگی ایرانی به چه میزان می‌دانید؟

زهرا، ۲۰ ساله، دانشجو، ۲۵ سال مهاجرت خانواده، هزاره:

خوب من توی ایران به دنیا آمده‌ام. طبیعی است فارسی را مثل شما حرف بزنم. شاید وقتی بروم افغانستان فکر می‌کنم نتوانم با فرهنگ افغانی کنار بیایم. الان توی خوابگاه، همه هم‌اتاقی‌هایم، ایرانی هستند. خانه که می‌روم، مادرم می‌گوید تو اصلاً ایرانی شده‌ای.

مسعود، ۲۲ ساله، با ۸ سال قدمت مهاجرت، تاجیک:

خوب من با شما با این لهجه حرف می‌زنم. درست شبیه خودتان. اما توی خانه دقیقاً همان طوری حرف می‌زنم که تاجیک‌ها در افغانستان. شما هم بروی آمریکا سعی می‌کنی به لهجه همان‌ها حرف بزنی. تازه اگر بتوانی. جعفر، ۳۷ ساله، کارمند سفارت افغانستان، با ۱۶ سال قدمت مهاجرت، هزاره: الان در مراسم‌های مختلف، چون ازدواج، اکثر هزاره‌ها رسم و رسوم ایرانی را اجرا می‌کنند و حتی بعد از بازگشت به افغانستان هم این رسم و رسوم را با خودشان می‌برند آنجا. خانم من که متولد ایران است، وقتی با یک ایرانی حرف می‌زند، فارسی را درست مثل شما حرف می‌زند. اما خوب توی خانه، دری صحبت می‌کند. البته دری‌اش هم ایرانی شده است. علی، ۳۸ ساله، ۵ سال قدمت مهاجرت، هزاره:

خوب تغییر زیاد است. مثلاً همین لهجهٔ تهرانی که من حرف می‌زنم. (علی، بیشترین لهجهٔ دری را در بین مصاحبه‌شوندگان داشت!)

گرگین خان، ۴۲ ساله، با قدمت مهاجرت ۱۵ سال، ازبک:

خوب خیلی کم. برای من که این طور بوده. آخر من ماهی یک دفعه که بیشتر شهر نمی‌آیم. تازه اگر آن را هم بیایم. حرف زدن با گوسفندان هم که تغییر لهجه نمی‌خواهد.

شیرجان، ۳۱ ساله، با ۲۷ سال قدمت مهاجرت، پشتون:

خوب تغییر لهجه که هست. طبیعی هم هست. شما هم بیایی افغانستان، لهجه‌ات عوض می‌شود.

۷. نگرشی که اهانت محتمل افراد جامعه به هویت شما، در شما ایجاد می‌کند، چگونه است؟ اگر سریال طنز چارخونه را دیده‌اید، نظرتان راجع به شخصیت افغانی آن سریال و تعاملش با فرهنگ ایرانی چیست؟

نجیب‌الله، ۲۵ ساله، با ۹ سال قدمت مهاجرت، تاجیک:

اهانت که هست. البته از جانب عوام. آدم‌های روشنفکر و تحصیل کرده که این طوری نیستند. چارخونه طنز است دیگر. اصلاً ربطی به افغان بودن ندارد. بالاخره هر کاراکتری ممکن است برای خندانند مردم کاریکاتور شود. خوب حالا مثلاً یک افغانی است، چه فرقی می‌کند. شیرجان، ۳۱ ساله، با ۲۷ سال قدمت مهاجرت، پشتون:

چارخونه، واقعاً نشانگر جنبه ناصحیح فرهنگ ایرانی است. این مسخرگی و دیگران را به سخره گرفتن در هیچ جای دیگر دنیا نیست. من چندین و چند کشور را رفته‌ام. هیچ جای دیگر این طوری نیست. هر کسی که ضعیف است در ایران به سخره گرفته می‌شود. مسعود، ۲۲ ساله، با ۸ سال قدمت مهاجرت، تاجیک:

حالا افراد معمولی را آدم به حساب جهلشان می‌گذارد. این که توی تلویزیون رسمی یک مملکت، این جوری یک هویت را به ریشخند بگیرند، واقعاً جای تأسف است. یک نفر را با یک لهجه نمی‌دانم کجایی بیاورند و بگویند این افغانی است. افغانستان، خودش کلی هنرمند دارد که می‌شد از شان خواست بیایند بازی کنند. من از اهانت‌های آدم‌های کوچو و بازار، چندان ناراحت نمی‌شوم؛ ولی با این سریال، متأسف شدم.

نتیجه‌گیری

از پرسش‌ها و پاسخ‌های طرح‌شده، می‌توان دریافت که ذهنیت افغانیان هزاره به ایرانیان و فرهنگی که میزبان آنان است، به مراتب مثبت‌تر از اقوامی، نظیر پشتون‌ها و تاجیک است. از این منظر و بر طبق مدل بنت، میزان قوم‌مداری، شامل انکار، دفاع و تقلیل تمایزات در بین اقوام پشتون و تاجیک بیش از هزاره‌هاست.

در مورد تفاوت مذهبی، هزاره‌ها تأکید بسزایی بر همسانی و نزدیکی‌شان به فرهنگ ایرانی دارند (پذیرش) و قومیت‌های پشتون و تاجیک این تمایز را چندان مهم نمی‌شمارند (تقلیل تمایزات) و در زمره امور سطحی می‌انگارند. در واقع مهاجران متمایز در این رده‌بندی، سعی دارند تمایزات مذهبی خود را کمرنگ جلوه دهند و بر تشابهات و وجوه وحدت‌زا تأکید بیشتری داشته باشند. بنابراین، در حوزه نگرش مذهبی نیز هزاره‌ها در طبقه‌بندی بنت، از مشی پذیرش (نسبی‌گرایی قومی) پیروی می‌کنند و اقوام پشتون و تاجیک غالباً در منطبق تقلیل تمایز (قوم‌مداری) به سر می‌برند. در برخی گزاره‌ها طبق نظریه گودیکانست، پیش‌داوری مشهود است. تعصبی که به دنبال برخورد منطقی با امر واقع نیست و این امر مانع از ارتباط سازنده و کارآمد است.

نسبی‌گرایی قومی مهاجران افغان را در گونه پذیرش، در بین هزاره‌ها، می‌توان پررنگ‌تر از سایر اقوام دانست. به همین نسبت می‌توان از هم‌آمیزی سریع‌تر و عمیق‌تر مهاجران هزاره در فرهنگ ایرانی سخن گفت. در اقلیت بودن هزاره‌ها در افغانستان و

عدم دسترسی به قدرت در تاریخ این کشور، می‌تواند حسن تعلیلی بر احساس قدرت بیشتر در بین اینان در میزبانی کشور ایران باشد. از آنجا که این مهاجران در کشور خود همواره خود را مورد آزار و تحقیر دیگر اقوام می‌دیدند، هویت بازتعریف‌شده خود را در مهاجرت به ایران مطلوب‌تر از هویت تعریف‌شده در کشورشان می‌بینند و این احساس قدرت و برتری هر چند پنهان را نسبت به دیگر قومیت‌های افغانی می‌پسندند. حتی اگر فی‌نفسه وضعیت مطلوبی بر شئون زندگی مهاجر هزاره حاکم نباشد، اما از اینکه اقوام دیگر افغان در مهاجرت همانند اوست و یا حتی وضع بدتری در مقایسه با او دارد، احساس رضایت می‌کند و این را در واقع جبران ظلم‌های روا شده به قوم هزاره در کشورش می‌داند. آن‌گاه که جوان ۲۵ ساله دانشجوی هزاره از خبث طینت و دورنگی پشتون‌ها و تاجیک‌ها سخن می‌گفت، لرزش انتقام ظلم‌های رفته ناشی از قومیت‌مداری افغانی را در صدایش می‌توان تشخیص داد. البته این معنا بیانگر این نکته نیز هست که همچنان ذهن مهاجر افغانی درگیر ساخت‌بندی قوم‌مدارانه است و ملیت هنوز هم در میان افغانیان جای خود را نیافته است. این معنا، صحنه می‌گذارد بر این سخن که گفتمان ملی‌گرایی و هویت ملی، گفتمانی است که بیش از آنکه محصول تأملات نظری و اندیشیده‌شده باشد، محصول تحولات تاریخی است. شکل‌گیری هویت ملی تدریجی تحت تأثیر عوامل مختلفی است که به دلیل نقش پررنگ قومیت و توزیع قدرت قومیتی در تاریخ کوتاه افغانستان، ایجاد نشده است. دیگر معنایی که از گفت‌وگوهای انجام شده برمی‌آید، این است که آن‌چنان که باید، در آگاهی‌بخشی به مهاجران افغانی در جهت شناخت هویت فرهنگی ایرانی اقدامی نشده است و حتی گاه موجبات دامن برچیدن مهاجران افغانی از هویت فرهنگی و پشت کردن به تمدن و تاریخ ایرانی‌شان فراهم آمده است.

این معنا را باید در نظر داشت که درک هویت فرهنگی ایرانی مستلزم نوعی بازاندیشی در مؤلفه‌های آن است و از طریق این بازاندیشی هویت فرهنگی است که می‌تواند افغانستان، تاجیکستان و ماورای ارس را در زیر بال و پر خود بگیرد. بالابردن سطح دانش عمومی در حوزه فرهنگ و پرهیز از آلودن فرهنگ به افراط و تعصب، هنوز هم می‌تواند پنجره‌ای به احیای هویت فرهنگی ایرانی باشد و دو ملت ایران و افغانستان را چون گذشته آن‌سان به هم گره زند که با هیچ دلدان سیاسی نتوان آن را گشود.

منابع

- بابایی، یحیی و غلامرضا جمشیدیها (۱۳۸۰): «بررسی عوامل مؤثر بر بازگشت مهاجرین افغانی با تأکید بر ساکنین گلشهر مشهد»؛ *نامه علوم اجتماعی*؛ ش ۲۰، صص ۹۰-۷۱.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۴): *جامعه‌شناسی سیاسی*؛ تهران: نشر نی.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴): *روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان*؛ تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان.
- ثلاثی، محسن (۱۳۷۹): *جهان ایرانی و ایران جهانی*؛ تهران: نشر مرکز.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱): *هویت اجتماعی*، ترجمه تورج یار احمدی؛ تهران: نشر پژوهش شیرازه.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۸۲): *مشکله هویت ایرانیان امروز*؛ تهران: نشر نی.
- ستاری، جلال (۱۳۸۰): *هویت ملی و هویت فرهنگی*؛ تهران: نشر مرکز.
- شایگان، داریوش (۱۳۸۰): *افسوس‌زدگی جدید: هویت چهل تکه و تفکر سیار*؛ ترجمه فاطمه ولیانی؛ تهران: نشر فروزان روز.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۱): «نگاهداشت سنت‌های ملی در گیر و دار تحولات اقتصادی و اجتماعی»، *مجله فرهنگ و زندگی* (۱۳۵۶-۱۳۴۸)، انتشار در مجموعه مقالات توسعه فرهنگی؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- عاملی، سعیدرضا (۱۳۸۳ الف): *درسنامه ارتباطات بین فرهنگی*؛ تهران: دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
- عاملی، سعیدرضا (۱۳۸۳ ب): *دوجانبی شدن و آینده هویت‌های همزمان*؛ وبسایت شخصی دکتر عاملی: <http://ameli-saied.com/farsi/index.php?op=articles&co=view&ARID=2>
- عبدالکریمی، بیژن (۱۳۸۳): *مونیسیم یا پلورالیسم* (مجموعه مقالات)؛ [بی‌جا] نشر یادآوران.
- فرخ، سید مهدی (۱۳۱۴): *تاریخ سیاسی افغانستان*، ج ۲، قم: چاپخانه اسماعیلیان ۱۳۷۱. با همکاری کمیسیون فرهنگی حزب وحدت اسلامی افغانستان.
- فرهنگ، میرمحمد صدیق (۱۳۷۴): *افغانستان در پنج قرن اخیر*؛ تهران: نشر عرفان.
- کاسیرر، ارنست (۱۳۶۰): *فلسفه و فرهنگ*؛ ترجمه بزرگ نادرزاده؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- کچوئیان، حسین (۱۳۸۴): *تطورات گفتمان‌های هویت ایرانی*؛ تهران: نشر نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸): *تجدد و تشخیص جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*؛ ترجمه ناصر موفقیان؛ تهران: نشر نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۹): *جهان رهاشده*؛ ترجمه سعیدی و حاجی عبدالوهاب؛ تهران: علم و ادب.
- گودیکانست، ویلیام بی (۱۳۸۳): *پیوند تفاوت‌ها: راهنمای ارتباط کارآمد بین گروهی*؛ ترجمه علی کریمی و مسعود هاشمی، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۴): *چالش‌های هویت در آمریکا*؛ به‌کوشش گروه مترجمان؛ تهران: ابرار معاصر تهران.
- هرمیداس باوند، داود (۱۳۷۹): «میزگرد تحول هویت ملی در ایران»، *مطالعات ملی*؛ س ۲، صص ۶۷-۱.
- هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا (۱۳۴۹): *تاریخ روابط خارجی ایران*؛ تهران: امیرکبیر.
- Ameli, S. R. (2002); *Globalization, Americanization and British Muslim Identity*; London: ICAS Press.
- Daulatzai, Anila (2006); *Acknowledging Afghanistan*, Sage Publication, Cultural Dynamic 2006; 18: 293. John Hopkins University, USA.
- Huldt, Bo & Jansson, Erland (1988); "The Tragedy of Afghanistan", New York: Published by Croom Helm.
- Fletcher, Arnold (1965); "Afghanistan, Highway of Conquest", New York: Published by Cornell University Press.
- Mathews, Gordon (2000); "Global Culture, Individual Identity", London & NY: Published by Routledge.
- Piate, R.M. (2003); "Assessing Intercultural Sensitivity: on Empirical Analysis of the Hammer and Bennet Intercultural Development Inventory"; *International Journal of Inter cultural Relations*; 27, pp. 467-486
- Poole, Ross (1999); "Nation and Identity", London: Routledge.
- Woodward, Kath (2000); "Questioning Identity", London: Routledge; Produced by the Open University 11 New Fetter Lane, London EC4P 4EE.